

کلام سید میرداماد درباره قضاء کلی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱. یک دفعه مرحوم پدرمان با استادشان به حرم سیدالشهدا علیه السلام مشرف شده بودند و بعد سر مزار حبیب بن مظاهر رفته بودند و ایشان شروع به خواندن حمد و سوره کرده بودند، استادشان گفتند: آقا سید محمدحسین حمد و سوره می خوانی؟! این زنده است، این مرده نیست! این زنده است! ایشان گفتند: آقا ما برای زنده ها هم حمد و سوره می خوانیم! بعد ایشان گفتند: خب این عیب ندارد اگر به نیت حیات می خوانی اشکال ندارد!

این احکامی که از ناحیه شارع آمده است حالا شارع چه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد و چه ائمه علیهم السلام باشند [تفاوتی نمی کند]، آنها هم شارع هستند حالا می گویند که انقطاع وحی است و ائمه مبین و موضح و مشرع آن حقیقت و حیانی هستند که خب البته از یک جهت هم درست است ولی در واقع همه به یک جا وصل هستند و تفاوتی ندارند. دستور خدا و ائمه از این نظر تفاوتی ندارند چون همه این چهارده معصوم احکام را از یک حقیقت واحد می گیرند یعنی از عالم ملاکات [می گیرند] و به واسطه اتصال به ملاک است که در مقام بیان، یک حکم مستحب، یک حکم حرام، یک حکم مکروه و امثال ذلک می شود نه اینکه به نفس و جوب و نفس کراهت و نفس استحباب اطلاع پیدا کرده اند، این غلط است! امام به استحباب یک امری اطلاع پیدا نمی کند بلکه ما اطلاع پیدا می کنیم؛ کتاب و سائل را باز می کنیم می بینیم این حرام است و این مستحب است و این مکروه است، این اطلاع بر حرام برای ما است و برای امام نیست. امام به ملاک حکم اطلاع پیدا می کند که این ملاک در اینجا چه اقتضایی می کند و براساس اطلاع بر ملاک آن وقت در مقام بیان می گویند که این مستحب است یا مکروه است. وقتی این طور هست ما نمی توانیم آنچه که امام فرموده است که باید به این کیفیت انجام بدهید را از پیش خودمان عوض کنیم چون آن که به ملاک رسیده است اوست ما که نیستیم! آن وقت چطور می شود؟! مثل این می شود که به جای اینکه شما به یک تشنه آب خوردن بدهید، آب نمک بدهید خب بدتر تشنه می شود! به جای اینکه به کسی که دلش درد می کند آب نبات بدهید چغندر بدهید، این اصلاً قولنج می کند و می میرد! الآن برای دل دردش چایی نبات یا دوا و یا چیز دیگری خوب است نه اینکه به او

چغندر یا چیز ثقیل بدهی! او خودش دارد از درد به خودش می پیچد و این قوز بالای قوز می شود!

دخالت های ما این است! به خاطر این است که می گویند:

لَا يَحِلُّ الْفُتْيَا لِمَنْ لَا يَسْتَفِي مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِصَفَاءِ سِرِّهِ وَ إِخْلَاصِ عَمَلِهِ وَ عَلَانِيَتِهِ وَ بُرْهَانٍ مِنْ رَبِّهِ فِي كُلِّ حَالٍ.*

آقا جان بدن آدم می لرزد! مو بر بدن انسان راست می شود! آدم دین مردم را به عهده بگیرد؟! من که اصلاً نمی توانم یعنی اصلاً برای من قابل تصور نیست که یک روزی دین مردم را به عهده بگیرم و بگویم که آقا بر ذمه من، شما بیا این کار را انجام بده! بله ممکن است که یکی بگوید: آقا شما چه کار می کنید؟ می گویم که من این کار را می کنم. اما [بگویم که] تو برو انجام بده، نه! ابداً! صد سال به یکی نمی گویم که برو این کار را انجام بده! به من چه [مربوط است] که دین کسی را به عهده بگیرم؟! به من چه [مربوط است] که تضمین کنم و گارانتی بدهم؟! نه آقا جان، اصلاً خدا آن روز را نیاورد که مسئله بخواهد به این کیفیت باشد! از آدم سؤال می کنند که آقا نظر شما نسبت به این چیست؟ می گویم که نظرم این است، می خواهی انجام بده و می خواهی انجام نده، ارتباطی به من ندارد! نظر من را می خواهی، می گویم اما اینکه [بگویم که] برو انجام بده، نه خیر ابداً! هیچ تضمین و تعهد و التزامی نیست.

تلمیذ: رساله هم همین است، تعهدی نداده است.

استاد: می گوید که عمل به این رساله مجزی است، آن مهرش را بالای آن نمی بینید؟! آنکه رساله پخش می کند یعنی اعلام می کند که بنده تضمین می دهم و گارانتی می کنم که کسی که عمل کند رستگار می شود! این دوتا یکی است؟! لذا افراد گاهی از من سؤال می کنند که ما عمل کنیم؟ می گویم که به من چه ارتباطی دارد خودتان می دانید! ارتباطی به ما ندارد! من نظرم این است، می خواهید انجام بدهید می خواهید انجام ندهید.

فرق مقام استنباط با مقام افتاء (ت)

برای چه آقا سید احمد کربلایی آن عکس العمل را نسبت به میرزا محمد تقی نشان داد؟! چرا حالش به هم خورد؟! برای چه همه چیز او به هم ریخت؟! به خاطر اینکه او می خواست این مسئولیت را گردن ایشان بیندازد و ایشان می گفت: چرا این مسئولیتی را که خودت به گردن گرفتی، به گردن من می اندازی؟! به من چه مربوط است؟! در حالی که همان موقع عده ای بودند که از ایشان تقلید می کردند، نمی کردند؟! خب خیلی از شاگردان ایشان از مجتهدین بودند و خیلی هم از ایشان تقلید می کردند ولی کسی خبر داشت؟! هیچ کسی خبر نداشت. او می داند و ...! چنان برمی آشفتنند و چنان منقلب می شدند و چنان برمی خواستند که اصلاً [قابل تصور نیست]!

من صحبت ها و مسائلی را که در زمان مرحوم والد ما بود به یاد دارم که

وقتی افراد از ایشان تقاضای مکتوب یا رساله یا چیزی می کردند، با چه تعبیر تندی برخورد می کردند! [می فرمودند:] ما هنوز در تکلیف خودمان مانده ایم آن وقت تکلیف دیگران را به عهده بگیریم؟! ما هنوز در تکلیف خودمان مانده ایم و بار خود را بر پشت خود حمل می کنیم، بار دیگران را هم بر دوش خود اضافه کنیم؟! یعنی مثلاً وقتی که شما یک مسئله ای را به یکی می گوید که آقا برو این کار را انجام بده، تمام مسائل و تمام تبعات آن را به عهده گرفته اید و روی [گردن خودتان] گذاشته اید و می گوید: برو انجام بده. یک وقتی کسی از شما سؤال می کند و می گوید که [نظر شما در] این قضیه چیست؟ می گوید که من نظرم در این مسئله این است و نمی گوید که برو انجام بده، مقام اثبات برای سخنانتان در نظر نمی گیرید و فقط در اینجا مقام ثبوت را می گوید؛ می گوید که آقا نظر من در اینجا این است. خب این اشکال ندارد، هر کاری هم کرد دیگر به عهده شما نیست، خودش می خواست سؤال نکند! نظر خودتان را گفتید. یک وقتی نه، اعلام می کنید که بروید این کار را بکنید، این کار را انجام بدهید می شود مقام إفتاء، مقام إفتاء با مقام استنباط دوتا است؛ استنباط یک واقعیت خارجی است و رسیدن به حکم است اما افتاء عبارت از اعلان این حکم است، اعلان و اعلام حکم است و این مسئله، مسئله مشکلی است والا همان مرحوم سید احمد در همان موقع در نجف درس خارج می گفت، خب کسی که درس خارج می گوید آیا نظر فقهی خودش را نمی گوید؟! خب دارد می گوید که نظر فقهی من این است.

تلمیذ: ما علم به عمل شخص نداریم، وقتی که از من سؤال می کند طبعاً می رود به نظر من عمل می کند آیا اشکال ندارد؟
استاد: نه.

تلمیذ: پس چرا از من دارد سؤال می کند؟
استاد: خودش می داند، باور می کند، به ما اعتقاد دارد، خیلی خب باشد، به ما چه ربطی دارد؟! او شما را فرد مطمئن می داند، فرد صادقی می داند، فرد اهل عملی می داند، می گوید که من دیدم شما از بین بقیه در این مسئله ترجیح دارید و می خواهم حکم را سؤال کنم. این اشکال ندارد و او هم می رود عمل می کند، فقط جمع أجوبه نمی کند بلکه می رود عمل می کند ولی صحبت این است که شما پشت این قضیه التزامی ندارید و فقط گفته اید که نظر من این است و او نظر شما را می پرسد و شما هم نظر خود را می گوید. یک وقتی به افراد می گوید که آقا این کاری که الآن دارید می کنید یک اشتباه است! خب بعضی از اوقات انسان می بیند این کار اشتباه واضح است مثلاً شخص دارد نماز دو رکعتی را سه رکعت می خواند یا فرض کنید دارد عمل خلاف انجام می دهد، دارد بدون التفات و من غیر توجه دارد خلاف می کند و مسلم

قرار بود بحث بداء مطرح شود و بداء تقریباً یک فرصت یک‌ماهه می‌خواهد چون باید از جهات مختلف صحبت کرد. حالا کلام مرحوم میرداماد و مطلبی که مرحوم آخوند دارند را تا آنجا اگر خدا بخواهد می‌خوانیم. مرحوم میرداماد کیفیت حقیقت اعیان ثابتۀ کلیه و تشکّل آنها را به اعیان جزئیۀ غیر کلیه به کیفیتی در عالم مشیّت و تقدیر و قضاء و قدر تشریح کردند.

یک مسئله‌ای را مرحوم میرداماد در اینجا مطرح می‌کنند که ما حالا می‌خوانیم و به‌دنبالش مسئله را ادامه می‌دهیم. آن مسئله این است که ما به‌طور کلی در قضاء و قدر چه واقعیت و حقیقتی را باید مدنظر قرار بدهیم؟! اگر نظر شریف رفقا باشد در مقدمۀ همین کتاب افق وحی در مسئله علم عنائی حق که مطالب مختلفی نسبت به مقام اجمال و مقام تفصیل نقل شده است اما بنده در آنجا مطلب را به یک نحو

است خب می‌گویید: آقا این کار را نکن! یک وقتی نه مسئله این‌طور نیست و برمی‌گردد به یک مسائل و قضایایی که تبعات دارد! مثل مسائل اجتماعی و بعضی از معاملات!

*. مصباح الشریعة، ص ۱۶.

دیگری مطرح کردم و به‌طور کلی مسئلهٔ اجمال و تفصیل را منتفی دانستم و تبدل استعداد به فعلیت را در ذات اقدس الهی محال و ممتنع دانستم. اگر این مطلب را رفقا در آنجا مطالعه کنند به این کلام میرداماد تا حدودی می‌توانیم اشراف پیدا کنیم. می‌خواهم این را عرض کنم که من کلام ایشان را ندیده بودم ولیکن وقتی که در افق مبین مطالعه می‌کردم دیدم عجب واقعاً ایشان هم مثل اینکه همین مسئله را می‌خواهند مطرح کنند و به‌طور کلی مقام اجمال و تفصیل را می‌خواهند در آن مقام قضای کلی با مقام قدر جزئی، می‌خواهند آن تفاوت را بردارند و به‌طور کلی اختلاف را از بین ببرند و بگویند که قضای کلی چیزی جز همان قدر جزئی و مشیت جزئی نیست الا اینکه در آنجا به‌عنوان یک حقیقت سعی، قابل برای تشکّل است که در آن حقیقت سعی، نفس آن تشکّل جزئی هم منطوی است و قرار دارد.

یعنی وقتی شخصی نگاه می‌کند، اول که نگاه می‌کند یک جنبهٔ سعی را می‌بیند و تشکّل و واقعیت

را نمی‌بیند. یک مثالی بزنم؛ یک وقتی شما آب را در نظر می‌گیرید که این آب میعان دارد و اطلاق دارد و می‌تواند به صور مختلفه و به احجام مختلفه دربیاید و این هنوز محدود نشده است؛ این مایع هنوز محدود نشده است که به شکل مکعب درآید یا به شکل کره درآید و امثال ذلک، خب این تفاوت دارد، هر کاری هم بکنید در این آب مکعب نیست و این آب الآن ظرفیت خودش را دارد و عرض خودش را دارد. خب در اینجا یک حالت مایع متبدل شده است، نبوده، مکعب نبوده است، مکعب مستطیل نبوده، یک حجم هرمی و استوانه‌ای نبوده است بلکه بعد تبدیل شده است. این دو مرتبه است و هیچ ارتباطی به اجمال و تفصیل ندارد؛ اجمالی در اینجا نیست که تفصیلش، آن باشد. این یک واقعیت است.

تعریف مقام اجمال

الآن فرض کنید این ظرفی که در دست من هست خصوصیت خاص به خودش را دارد و یک مقداری هم آب در این هست و من هم دارم می‌بینم، حالا آیا در این مقدار آبی که الآن در اینجا هست مکعب

می بینید؟! حتی به مقام اجمال مکعب می بینید؟!
چون اجمال یعنی حقیقت شیء و لکن حقیقت
حقیقت مبهمه باشد. شما در اینجا حتی اجمال هم
نمی بینید بلکه فقط مایع می بینید، اجمال کجاست؟!
بله ممکن است در شرایط خاص به این حجم متبدل
بشود، خب بشود! ممکن است هم نشود یعنی
همین طوری مایع را می خورم و دیگر هیچی نمی ماند
تا اینکه در فریزر و یخچال کذا برود و تبدیل به یخ
شود، این را که اجمال نمی گویند! اجمال به این گفته
می شود که شیء بالفعل آن حالت و استعداد برای
تبدل را داشته باشد یعنی یک استعداد وقوعی
خارجی داشته باشد که این استعداد وقوعی بتواند آن
جنبه را احراز کند، آن مقام اجمال می شود که به نظر
من در مقام اجمال، شرایط برای فعلیت آن جهت
خارجی مهیا شده است مثل غنچه‌ای که این غنچه
است و هنوز گل نشده است، این را اجمال آن گل
در این غنچه می گویند؛ همان گل است منتها باز
نشده است، اضافه نمی شود بلکه غنچه [باز شده]
است و غیر از این است که غنچه [باز نشده] باشد.

شاخه‌ای که از زمین بیرون آمده است غنچه ندارد و بعداً غنچه درمی‌آید. بله! آمادگی برای تبدیل به غنچه را دارد، این را اجمال نمی‌گویند بلکه اجمال به این می‌گویند که غنچه درآمده است آن وقت تعداد برگ‌های آن گل هم الآن در این غنچه محفوظ است و یک دانه هم کم و زیاد نمی‌شود ولکن الآن فقط صورت وضعیه او به نحو دیگری است و بعد از مَضیّ زمان، این صورت وضعیه به صورت وضعیه دیگر متبدل می‌شود که آن عبارت از **وَرْدٌ مَحْسُوسٌ ذَاتُ اجْزَاءٍ بِهَذَا الشِّكْلِ وَ بِهَذَا الْحَجْمِ وَ بِهَذَا الْكَمِّيَّةِ** است.

پس همان حالت وردیت است که جمع شده و جمع شده و الآن غنچه شده است و اگر بخواهد عوض شود باز می‌شود، این اجمال و تفصیل می‌شود. آن شاخه درختی که هنوز در زمستان برگ هم نداده، کجای آن اجمال است؟! اجمال ندارد. بله! در اینجا استعداد برای تبدل به غنچه و وردیت دارد اما حالا صحبت در این است که یک موم یا آبی که الآن در دست شما است و این موم می‌تواند به یک حیوان متبدل شود، برای او سر درست می‌کنید،

دم درست می‌کنید، پا درست می‌کنید و هیکل درست می‌کنید، بعد از گذشت یک زمان یک‌دفعه نگاه می‌کنید و می‌بینید که یک حیوان در دست شما هست، این مسئله با موم انجام گرفته است. وقتی موم در دست شما هست، کجا مقام اجمالش سمک و ماهی است که بعداً درست می‌شود؟! موم است و گرد است و شکل خاصی دارد، به این اجمال نمی‌گویند.

همان‌طوری که عرض کردم اجمال به این است که صورتی از همان هیئت فعلیه به نحو دیگر موجود باشد، کجای این سمک در اینجا موجود است؟! بله! ممکن است من نیت و اراده کنم و این موم را تبدیل کنم، اجمالی که می‌توانیم در اینجا تصور کنیم فقط در بعضی از صفات این موم هست مثلاً بگوییم که آن رعونت سمک که بعداً می‌خواهد، آن رعونت را بالاجمال این دارد و این عیب ندارد چون موم نرم است. این را بالاجمال دارد؛ یعنی همان رعونت و لطافت و ملایمت را دارد اما صورت سمکیت را ندارد، اصلاً صورت سمکیت را ندارد! این را

می توانیم بالاجمال بگوییم که الآن آن لون سمک را در تبدل صورت دارد. به کجاها زدید؟! به آنهایی که الآن واجد است! این الآن لون سمک نیست بلکه لون موم است ولی همین لون موم به لون سمک متبدل می شود و آن موقع دیگر لون موم نمی گوییم بلکه لون سمک می گوییم. این از کجا بود؟ قبلاً بود. این بالاجمال می شود. نرمی بود، خصوصیات و این چیزها بود ولی سمک نبود. در سمک اجمال معنا ندارد.

حالا در قضای کلی آمدیم و در قضای کلی صحبت در این است که در عالم قضاء که غیر از قدر است - قدر جزئی می شود - خدا یک موتی همین طوری تثبیت کرده است که فلانی بمیرد! خب عمه من هم بلد است که فلانی می میرد! گفتند که از کرامات شیخ ما این بود شیره را خورد و ...!!

فرض کنید طرف بگوید که - ناراحت نشوید - شما إن شاء الله خواهید مرد! به بنده وحی و الهام شده که شما عن قریب به عالم آخرت هجرت می کنید! از او سؤال می کنند که این عن قریب که می گویی چه وقت است؟ می گوید: من که عن قریب را تعیین

نمی‌کنم. می‌گوییم که یک سال دیگر؟! یک ماه دیگر؟! پنج ماه دیگر؟! می‌گوید: نه، عن قریب! حالا از او سؤال می‌کنند که چه شد؟! یک سال شد دو سال شد و...! می‌گوید که من گفتم: عن قریب، نگفتم: یک سال دیگر! دو سال دیگر! از آن طرف هم عزرائیل می‌آید و می‌گوید: حالا که شما به اینها گفتمی: عن قریب، من هم عن طویلش می‌کنم، عن بعیدش می‌کنم! بابا ده سال شد! ده سال که دیگر عن قریب نیست! می‌گوید: نه بابا باز هم عن قریب است! شما نگاه کن ﴿وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾^۱ می‌بینی همه اینها عن قریب خواهد شد!! خب عمه من هم بلد است از این الهامات بگوید! عمه‌قزی ما هم بلد است از این چیزها بگوید که نمی‌دانم دو سال بعد عن قریب ظهور می‌شود! بنده هم به همه شما می‌گویم که بله، عن قریب ظهور می‌شود و به بنده هم الهام شده است! خب حالا این عن قریب ممکن است پنجاه

۱. سوره حج (۲۲) آیه ۴۷. معاد شناسی، ج ۸، ص ۲۴۸:

«و به‌درستی که یک روز در نزد پروردگار تو مانند هزار سال است از سال‌هایی که شما به شمارش درمی‌آورید!»

سال دیگر باشد! عن قریب است دیگر! شما نگاه کنید اگر به حساب قیامت و ابدیت خدا بگذارید عن قریب می شود! اصلاً از عن قریب هم عن قریب تر می شود! خب سه سال شد باز عن قریب است! ده سال شد! می گوید: من که نگفتم! تعیین نکردم! بابا ساکت شو برو سر جای بنشین! مردم را سر کار گذاشتی! مدام عن قریب عن قریب می گویی! عن قریب چیست؟!

اصلاً چه کسی گفته که ما بیاییم در این چیزها دخالت کنیم؛ در مسائل ظهور دخالت کنیم؟! به ما چه مربوط است؟! ما برویم به مردم صدق یاد بدهیم، ما برویم به مردم اخلاص و روابط اجتماعی و فرهنگ یاد بدهیم، باید اینها را یاد بدهیم نه اینکه این حرفها را بگوییم. به ما نگفتند که دور هم بنشینید ببینید امام زمان شما چه وقت ظهور می کند! کدام یک از روایات ائمه ما را به این سمت کشانده است؟! ما که هرچه از امام صادق و امام باقر علیهما السلام روایت دیده ایم مدام گفته اند: انتظار بکشید و خودتان را آماده کنید؛ ما هم انتظار می کشیم و خودمان را آماده کنیم. دیگر باید چه کار کنیم؟! آنچه

را که می‌گویند انجام بدهید انجام بدهیم و بیش از این دیگر از ما چیزی نخواسته‌اند.

این مسئله که در علم عنائی مقام قضاء هست که مثلاً فلانی فوت می‌کند و این فوت برای فلانی هست، صحبت من این است که این چه دردی را در مقام قضاء از جهل پروردگار و علم پروردگار دوا می‌کند و چه مسئله‌ای را اضافه می‌کند؟! خدا بگوید که من برای او فوت را مکتوب کردم. خیلی خوب مکتوب کردی دستت درد نکند که این را آوردی و بالأخره یک روزی شرش را هم از سر مردم کم می‌کنی و می‌بری، ولکن هنوز من پروردگار وقتش را تعیین نکرده‌ام! عجب پروردگار نفهم و نادانی که آمده فوت را نوشته ولی وقتش را ننوشته است! حالا می‌گوید که ببینیم چه می‌شود، چرتکه بیندازیم، بداء حاصل می‌شود، قدر چطوری می‌شود، عالم تعارض و اینها به چه کیفیت درمی‌آید! آیا توی خدا نمی‌دانی؟! توی خدا نمی‌دانی که این در چه موقعیتی قرار می‌گیرد، چه مسائلی برای او پیش می‌آید، چه حوادثی پیش می‌آید و به چه طریقی از

دنیا می‌رود؟! تو نمی‌دانی؟! فقط موت را نوشته‌ای
و بقیه را در عالم تقدیر و عالم قدر گذاشته‌ای و در
آنجا این مسئله را تقدیر کردی؟! خب بین این دو تا
چه فرقی هست؟! چه فرقی هست!؟

بیان مسئله مقام اجمال و تفصیل در صرف الوجود

این مسئله مقام اجمال و تفصیل در صرف
الوجود است؛ این مسئله صرف الوجود در این
عبارات کم‌رنگ است که همان حقیقت صرف
الوجودیه و بسیط الحقیقه وقتی که می‌خواهد تشکّل
پیدا کند و به مقام واحدیت نزول داشته باشد ما
می‌بینیم از آن بساطت و صرافت متبدل و متغیر به
اشکال و الوان و حقایق مختلفه می‌شود که هر کدام
از این حقایق مختلفه یک واقعیت نوعیه مستقله را
در خارج ایجاب می‌کنند. این مسئله در مقام قضاء و
قدر است. یعنی شما آن صرف الوجود را نگاه کنید
آیا در بساطت و صرافت وجود، تبدّل وجود و تغیر
وجود نخواهید است؟! خوابیده است، اگر نخواهید
پس این دیگر صرف الوجود نیست بلکه وجود
محدّد است این الوجود المقید است، **المحدّد بهذا
القید و هذا الحد و المقید بهذا القید** این اصلاً دیگر

صرف نیست.

وجود بالفعل مقید در صرف الوجود

بنابراین اینجاست که می‌گوییم: وقتی که شما به یک غنچه نگاه می‌کنید که این دارد به مقام تفصیل می‌رسد گرچه الآن این غنچه است ولی وقتی به آن نگاه کنید در آن این اعداد را می‌بینید؛ عدد برگ‌ها را دارید می‌بینید. اگر یک دستگاهی داشته باشید که پرهای این غنچه را بشمارد، به شما می‌گوید که این ده تا یا دوازده تا پر دارد و چه وقت باز خواهند شد. الآن همین طوری بسته است و مشخص نیست، برای شما مشخص نیست ولی برای خود گل مشخص است و برای خود آن بوته مشخص است و اگر از او سؤال کنید می‌گوید: این غنچه من ده تا یا دوازده تا پر دارد و تا فردا صبح باید صبر کنید تا باز شود، شکل او عوض شود، وضعش باید تغییر کند. این صرف الوجود می‌شود و آن وجود مقید می‌شود، آن وجود مقید در همین صرف الوجود هست و بالفعل هست اما تغییر آن فردا پیدا می‌شود.

اگر بخواهیم نسبت به این مسئله قضای کلی و قدر جزئی تصویر صحیح داشته باشیم امشب برویم

راجع به مسئله تبدل صرف الوجود و بسیط الحقیقه
به وجودات جزئی فکر کنیم. این مسئله تمام شد و
تمام این معما همین است.

اللهم صل على محمد و آل محمد